

# ناسیونالیسم، از هر سخی که باشد، مضر است!

ناصر ایرانیپور

آقای ناصر کرمی تلاشگر، ضمن درود به شما و سپاس از زحمتتان برای ارسال بخش پایانی تحلیل سیاسی اخیرتان تحت عنوان "به احزاب و سازمانهای سیاسی ملت فرهنگی گردد" اجازه می‌خواهم مطالبی را نامه‌وار و به اجمال به عرضتان برسانم. بنده آگاهانه وارد جزئیات مطلب شما نمی‌شوم. بخشهایی از آن را قابل تأمل دانستم، لذا همه‌ی آنرا تخطئه نمی‌کنم. اما حقیقتش، بخشهای عمده‌ای از آن از نظر من آنچنان درست و اصولی و تعیین‌کننده و دست کم مفید و کارساز نیستند. به هر حال، پیام محوری بحث شما این است که "ملت فارس" وجود خارجی ندارد و طرف مقابل نیز می‌گوید که "ملت ایران" موجودیت عینی نداشته و ندارد. به اجمال گفته شود که بیشتر مخاطبان شما بر آنند که ایران نه "ملت فرهنگی" است که تشکیل دهندگان آن یک فرهنگ واحد داشته باشند و نه ملت سیاسی است که از شهروندان برابر حقوق تشکیل شده باشد. این نیز موضع بنده بوده است، اما با همه‌ی این اوصاف بحث من نه یک بحث مردم‌شناسی و تاریخی، که بیشتر حقوقی بوده است. دعوای من بر سر خاک نیست، بلکه بر سر حق است. آری، آقای کرمی عزیز، بنده خود را یک کرد ایرانی سوسیال دمکرات هومانیت می‌دانم. برای خاک، حال تحت هر عنوانی که باشد (چون ایران، کردستان، تمامیت ارضی، چهارچوب جغرافیایی)، فی‌الغالبه ارزش درجه اول قائل نیستم. از نظر من پراهمیت‌ترین و قابل‌دفاع‌ترین ارزشها حق برابر، احساس تعلق برابر، احساس سعادت برابر در کشور است. و تاکنون این درک و احساس را نداشته‌ام که این کشور متعلق به من است، چرا که عملاً و قانوناً برابر حقوق نبوده‌ام. حتی هنگامی که با کسانی که بر سر ایران با من مجادله داشته‌ام سخن گفته‌ام و به قول خودشان از "ایران" دفاع نموده‌اند و تقریباً همه هم همزمان کرد را ایرانی تبار و بخشی از خانواده‌ی ایرانی نامیده‌اند و از من و امثال من چون کرد دلجویی نموده‌اند، چنین احساس تعلق مشترکی به بنده دست نداده است؛ تازه برعکس آن صادق بوده است: در ضمیر آنها نوعی از زبان گفتگو و موضع مشاهده نموده‌ام که تنها می‌تواند بر مبنای به اصطلاح "اصل بودن" آنها و "فرع بودن" و "حاشیه‌ای بودن" مخاطبانشان شکل گرفته باشد. طبیعی است که این قضیه بیشتر آنتی‌پاتی و بدبینی و سوءظن ایجاد می‌کند تا اعتماد و تفاهم. به گونه‌ی شما سخن گفتن را هم چندان کارساز نمی‌دانم.

موضع من در ارتباط با مقوله‌ی کردستان و ایران تاکنون چنین بوده است:

۱. من به مثابه‌ی کرد ایرانی تبار بوده‌ام و هستم و خواهم ماند، آن هم صرف‌نظر از اینکه در کدام چهارچوب جغرافیایی زیست کنم (همانطور که افغان و کرد عراق و ترکیه و سوریه و بسی بیشتر در آسیای صغیر نیز خود را ایرانی تبار می‌دانند، بدون اینکه تعلق سیاسی به کشور ایران داشته باشند، همانطور که آلمانی‌های اتریش و سوئیس و ایتالیا و بلژیک و لهستان و بسی کشور دیگر خود را آلمانی می‌دانند، بدون اینکه تعلق سیاسی به کشور آلمان داشته باشند).
۲. با این وصف حق تعیین سرنوشت سیاسی برای کردستان ایران (و همچنین عراق و ترکیه و سوریه) قائل بوده‌ام و هستم. این حق می‌تواند ماندن در چهارچوب این کشورها باشد یا نباشد. به عبارتی باز هم صریح‌تر: من تشکیل دولت ملی کردستان را نه تنها اتهام و جرم و جنایت و فاجعه نمی‌دانم، بلکه یک امر و حق طبیعی می‌دانم (عجیب می‌بود که من ایرانی این حق را بر فلسطین ۴ میلیونی قائل باشم، اما برای کردستان ۴۰ میلیونی نه!).
۳. اما، همانطور که می‌دانیم، داشتن حق مسأله‌ای است و استفاده از آن مسأله‌ای دیگر. بنده داوطلبانه و به میل و اراده‌ی خود و با تشخیص مصالح ملی مردم کردستان و به دلایل عدیده‌ی دیگر ماندن در چهارچوب ایران را به هر گزینه‌ی دیگری ترجیح می‌دهم. رک و پوست کنده: سعادت و خوشبختی خودم را در ایران جستجو می‌کنم. البته این احساس و درک طبق برداشت من برای قاطبه‌ی مردم کردستان و احزاب آن (حتی در آن سوی مرزهای سیاسی ایران) صدق می‌کند. (روزی یکی از فعالان سیاسی وقت کردستان عراق و یکی از مسؤولین بلندپایه‌ی اکنون حکومت اقلیم کردستان به من گفت که اگر حق انتخاب داشته باشد، می‌خواهد یک کردستان خودمختار در ایران (و نه در عراق) داشته باشد، چون به گفته‌ی خودش بسیار به فرهنگ و ادب و مردم ایران علاقمند است، اما چه می‌شود کرد که سرنوشت وی را در آن سوی مرزهای مورد علاقه‌اش قرار داده است).
۴. خوب، پرسش این است: حال که گزینه و هدف من تحقق آرمانهایم در چهارچوب سیاسی اکنون ایران است، چه ضرورتی دارد به تأکید بر حق تعیین سرنوشت سیاسی کردستان و تأسیس دولت ملی کردستان؟ پاسخ من این است که استفاده از این حق می‌تواند زمانی موضوعیت پیدا کند، و آن هم آن زمان که در ایران فردا همچنان شهروند درجه دو و سه باقی بمانم، حق مدیریت سیاسی خود در دیار خود را از من بگیرند، در مدیریت سیاسی کشوری که ادعا می‌شود متعلق به من هم هست، مشارکت داده نشوم. آری، چنانچه بر ملت من چنین رود، آنطور که در دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی رفته است، دیگر برای رهائی چاره‌ای جز تلاش برای جدایی کردستان از ایران نخواهم داشت. بی‌خود نیست که چندین بار گفته و نوشته‌ام که تصمیم در مورد جدایی کردستان و به قول

گفتمان و ترمولوژی رایج و غالب "تجزیه‌ی ایران" را - دست کم در مورد کردستان - نه کردها، که نظام حاکم و تفکر حامی آن در بین اپوزیسیون می‌گیرند.

آری، دولت ایران مدتهاست که کردستان را از ایران تجزیه نموده است، منتها بدون اینکه این کار رسمی صورت گرفته باشد. جدائی از ایران تنها به آن صورت رسمی می‌بخشد و در عین حال به مردم آن خطه حقوقی را نیز اعطا می‌کند. دست کم استعمار داخلی و ستم ملی دیگر در کار نخواهد بود.

در ضمن من تصور نمی‌کنم که تلاشهای "کتابخانه سلطانی"ها و داریوش همایون‌ها ذره‌ای کردستان را به ایران نزدیک کرده باشند. بر عکس: با هر فعال کردستانی که صحبت می‌کنم و از موضع ماندن در ایران در چهارچوب یک نظام فدرال دفاع می‌کنم، این پاسخ را می‌شنوم که "اینها به موضوع کردستان که می‌رسند، فرقی با رژیم ندارند. بین آقای همایون فلان و بهمان جا چه گفته است و حتی از گرویدن به صف پاسداران جنایتکار رژیم برای مقابله با کردستان و به قول خودش "دفاع از تمامیت ارضی ایران" و اعلام آن نیز ایایی ندارند". آری، به جد، بدترین ضربات را به وحدت ایران همین حامیان اشتباهی آن می‌زنند و نه جنبشهای ملی - دمکراتیک خلقهای ایران.

به هر تقدیر، سخن اول و آخر من این است که دفاع از "تمامیت ارضی ایران" - ترمولوژی که بشدت بار منفی و ضددمکراتیک گرفته است - تنها زمانی می‌تواند برای من - و مطمئن هستم برای قاطبه‌ی مردم و احزاب کردستان ایران - البته تحت نام و عنوانی دیگر، معنی و ارزش پیدا کند که حق شهروندی و صداالته کلکتیو من محفوظ بماند، کردستان به لحاظ سیاسی (سه قوه)، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی خودمختار باشد، و همچنین در اداره‌ی کشوری که از جمله به کرد تعلق دارد، سهمیم باشد (و اینها از مؤلفه‌های اصلی فدرالیسم هستند). آنگاه دیگر ایران، ایران من نیز خواهد بود. دفاع غیر کردهای ایران از کردستان تنها می‌تواند به چنین امری خدمت کند.

آقای کرمی عزیز، شما به فعالان کردستان پیام می‌دهید و مطالبه‌ی مشخصی از آنها دارید. بنده هم به سهم خود وعده می‌دهم که گفته‌های شما را مورد تأمل قرار دهم. راقم این سطور نه به دلیل اینکه خود را عددی بدانم، بلکه تنها به عنوان یک شهروند کرد ایرانی که خود را مخاطب دیده است، برای شما یک پیام دارد: جای شما دفاع از کردستان است، البته از منظر و موضع و با ادبیاتی دگر. آن هم به دو دلیل عمده: نخست اینکه تمام خواسته‌های دمکراتیک اکنون مردم ایران بیش از سه دهه است که سرلوحه‌ی مبارزات مردم کردستان و احزاب آن بوده است. لذا مبارزه‌ی مردم کردستان در ذات خود و مابهازای خود برای رهائی مردم ایران از جور و ستم و استبداد حکومت اسلامی نیز بوده است و دوم اینکه کردهای ایران از ایرانی بودن کم نیآورده‌اند و دین خود را از دیرباز به ایران ادا نموده‌اند. این ایرانی‌های غیر کرد هستند که - غیر از عده‌ای فداکار غالباً چپ و سوسیالیست - در خدمت به "هم‌تباران" ایرانی خود آن چنان که بایسته و شایسته است ادای دین نکرده‌اند. دو کفه‌ی ترازوی خدمات ایرانیان به کردستان (در کلیت خود) و کردها به ایران متأسفانه برابر نبوده‌اند، آن هم چه در عرصه‌ی سیاست، چه در زمینه‌ی فرهنگ، ادبیات و موسیقی؛ خدمات برای نمونه مترجم کرد محمد قاضی، رمان‌نویس کرد دولت‌آبادی، موسیقی‌دان کرد ناظری و ... به فرهنگ و ادبیات فارسی بر کسی پوشیده نیست. پاسخ طرف مقابل، اما، تاکنون ممنوعیت تحصیل زبان کردی بوده است. حاکمان ناجوانمرد و شوونیست حتی اجازه‌ی انتشار نشریه‌ای لوکال به زبان کردی را هم در شهری چون کرمانشاه به کرد نمی‌دهند. حکومت‌های رنگارنگ ایران چه بسا در سرکوب کردهای آن سوی مرزها نیز از کمک و خدمت به دولتهای به قول شما "ترک" و "عرب" و به قول بنده ترکیه و عراق نیز الحق دریغ نکرده‌اند. آیا چنین ایرانی می‌تواند به کردها تعلق داشته باشد؟ این فهرست بسیار دور و دراز است. خود شما هم به بخشی از آنها اشاره فرموده‌اید. لذا انداختن گناه سازندگان "ملت" مجعول "ایران" بر اساس یک زبان (فارسی) و یک دین (اسلام) و حتی یک مذهب (شیعه) گردن "ترکها" قدری هم از بی‌انصافی بیشتر است و کمکی به حل معضل نمی‌کند. خامنه‌ای همانقدر ترک است که اوزال کرد بود.

یقین داشته باشید که نگرش تقدس خاک و پاک‌پنداشتن خودی و پلید معرفی کردن دیگران نیز خود محصول "ناسیونالیسم" است و "ناسیونالیسم" از هر منشأی که باشد، هر نامی که بر آن بگذاریم ("ناسیونالیسم کرد"، "ناسیونالیسم فارس"، "ناسیونالیسم ترک"، "ناسیونالیسم عرب"، "ناسیونالیسم ایرانی") و با هر انگیزه‌ای که پیش برده شود، سم است و چون دین "افیون توده‌ها". از شما هم استدعا می‌کنم که در برخورد با مردم غیرپارس ایران خویشنداری بیشتری پیشه کنید. کرد و فارس و ترک و عرب و بلوچ دشمن مادرزادی هم نبوده‌اند و نیستند، این ایدئولوژیها هستند که از آنها دشمن می‌سازند. من شمای فارس را دشمن کرد نمی‌دانم و معرفی نمی‌کنم و برای دوستی با مردم و روشنفکران آذربایجان نیز به ویژه به خاطر همجواری و هم‌میهن بودن ارزش ویژه‌ای قائل هستم. برخوردهای از گونه‌ی شما - هر چند که در به اصطلاح "دفاع" از من کرد هم باشند - کمکی به وحدت ایران که گویا نگرانی محوری شماست، نمی‌کند.

با احترامات فائقه

ناصر ایرانپور

آلمان، ۲۰ ژوئن ۲۰۱۰